

چرا آمریکا به جنگ می‌رود؟ | ماشین ارتش آمریکا را، پول به جلو می‌راند

نوشته‌ی اندرو کاکبرن November 13, 2021

مترجم: حنا نه نبوی

چکیده:

جنگ‌های بیشماری رخ داده‌اند که با انگیزه‌های کاملاً شخصی آغاز گشته‌اند. جنگ‌هایی که بخاطر وابستگی‌ها، خصومت‌ها، منافع، امیدها و ترس‌های رهبران در جامعه‌ای که عضوی از آن هستند آغاز گشته‌اند.

فهم واقعیت اساسی ماشین ارتش ایالات متحده برای کسانی که بیرون از ساختارند غالباً دشوار است. این واقعیت که هر هنگام پای ملاحظات مربوط به منافع بوروکراتیک فردی و درون ساختاری در میان است، کارایی جنگی اولویت خیلی پایینی دارد.

وقتی انگیزه‌های پشت کنش‌ها و حوادث غیرقابل توضیح به نظر می‌رسد، مطمئن‌ترین ابزار برای آشکار کردن حقیقت آن است که «جریان پول را دنبال کنید».

لیبرال‌ها که به نظر می‌آید علاقه‌ای به این واقعیت‌های خشک و بی‌روح ندارند افسوس پول مصرف شده برای سلاح‌های نظامی را می‌خورند و سوگوار مانیفست نظامی‌گری آمریکا و اشتیاقش برای جنگ‌اند. در عین حال اما از مواجهه با نیروی محرکه پنهان این مناسبات، یعنی اشتیاق همیشگی سرویس نظامی برای بدست آوردن پول بیشتر خودداری می‌کنند.

مردم فکر می‌کنند که پنتاگون هیچ استراتژی‌ای ندارد. درحالی‌که آنها در اشتباه‌اند. پنتاگون یک استراتژی دارد و آن این است که «جریان پول را قطع نکن، به آن اضافه کن.»

چرا آمریکا به جنگ می‌رود؟

ماشین ارتش آمریکا را، پول به جلو می‌راند

الکساندر همیلتون در فدرالیست شماره ۶ می‌نویسد که «جنگ‌های بیشماری رخ داده‌اند که با انگیزه‌های کاملاً شخصی آغاز گشته‌اند. جنگ‌هایی که بخاطر وابستگی‌ها، خصومت‌ها، منافع، امیدها و ترس‌های رهبران در جامعه‌ای که عضوی از آن هستند آغاز گشته‌اند». برای تصویر کردن این حقیقت همیلتون به ماجرای پریکلس، کسی که به عنوان یکی از بزرگترین سخن‌پردازان آتن عصر کلاسیک ستایش شده است، ارجاع می‌دهد. این حقیقت که پریکلس در همراهی با خشم یک فاحشه و به قیمت خون و ثروت هموطنان‌اش، به شهر سمینانس حمله، آنرا تخریب کرده و مغلوب‌شان می‌کند. این اتفاقات قبل از شعله‌ور ساختن جنگ فاجعه‌بار پلوپونزی توسط پریکلس رخ می‌دهد که در این جنگ دوم نیز انگیزه‌اش نجات خود از شر مشکلات سیاسی داخلی در وطنش است.

جای تعجب نیست که علی‌رغم منابع معتبری که تأییدکننده‌ی صحت روایت غنی همیلتون هستند، این نسخه از تاریخ آتنی توسط تاریخ‌نگاران ارتودوکس بازگو نمی‌شود. در مقابل در ادبیات این تاریخ‌نگاران اینگونه تصویر می‌شود که حمله پریکلس به ساموس از روی نگرانی برای حفظ رژیم دموکراتیکی بود که در شهر همسایه یعنی میلئوس برقرار بود، یا اینکه این حمله ضرورتی برای حفظ اعتبار آتن به عنوان ابرقدرت آن‌زمان بود.

این التزام به اینکه انگیزه‌های مشروعی به کنش‌های رهبران و حکومت‌ها نسبت داده شود، امری نیست که تنها به تاریخ‌نگاران باستان محدود شود. این وضعیت در مورد طیف وسیعی از تحلیل‌ها و گزارش‌های مربوط به سیاست‌های دفاعی-خارجی معاصر هم صدق می‌کند. تحلیل‌هایی که از برج عاج آکادمیک دپارتمان‌های مطالعات امنیت ملی و روابط بین‌الملل گرفته تا اتاق‌های فکر، انیستیتوهای تحقیقاتی و البته طیف گسترده‌ای از رسانه‌ها به تولید آن مشغولند. به این ترتیب است که در دوران مدرن هم شاهد آن هستیم که دو مقام سابق موسسه بروکینگز، هدف از گسترش ناتو در اروپای شرقی دهه نود را "گسترش صلح و ثبات در قاره اروپا به وسیله‌ی ادغام دموکراسی‌های نوپای اروپای شرقی و مرکزی به درون یک اجتماع گسترده‌تر یورو-آتلانتیک عنوان می‌کردند، روندی که مشارکت و نفوذ ایالات متحده در آن حفظ خواهد شد".

واقعیت اما از این قرار نبود. در حقیقت لزوم فراهم آوردن بازارهای نو برای کمپانی‌های نظامی آمریکا به علاوه‌ی پیش‌بینی‌ای که از دست‌آورد سیاسی این عمل در رأی‌دهی بلوک‌های غرب میانه به نفع بیل کلینتون می‌شد، مانند نیروی محرکه‌ای برای پیش‌برد گسترش ناتو عمل کردند. گسترشی که پارانوای روسیه را قطعیت بخشید و منجر به بی‌ثباتی در منطقه اروپای شرقی شد.

فهم واقعیت اساسی ماشین ارتش ایالات متحده برای کسانی که بیرون از ساختارند غالباً دشوار است. این واقعیت که هر هنگام پای ملاحظات مربوط به منافع بوروکراتیک فردی و درون ساختاری در میان است، کارایی جنگی اولویت خیلی پایینی دارد. برای مثال نیروی هوایی برای خلاص شدن از هواپیمای ارزان قیمت A-10 آرت هوگ، تلاش طولانی مدتی را به کار بست. آرت هوگ هواپیمایی است که در حفاظت از نیروهای زمینی فوق العاده عمل می کند، اما این کارایی برای خدمات نیروی هوایی محلی از اهمیت ندارد. چرا که منفعت اقتصادی-نهادی نیروی هوایی بر جنگنده های دوربرد بسیار گران قیمت دیگری استوار است. جنگنده های دائماً بی کار کردی که خطرات مرگباری را برای سربازان دوست روی زمین جنگ، صرف نظر از غیرنظامیان، به همراه دارد.

نیروهای مسلح آمریکا مبلغ هنگفتی را برای توسعه اسلحه های مافوق صوت که ناممکن بودنش ثابت شده است سرمایه گذاری می کند. این سرمایه گذاری بر اساس این ادعای واهی است که روس ها در این عرصه پیش تاز شده اند. علی رغم این حقیقت که صدها هزار تن از سربازان سابق جنگ های پسا یازده سپتامبر از آسیب های تروماتیک مغزی ناشی از انفجار بمب در رنجند، ارتش به تجهیز سربازان با کلاه خودهایی که اثر انفجار را شدت می بخشد ادامه می دهد. صرفاً به این خاطر که همکاری با پیمانکار مطبوعش ادامه یابد. ناوگان هفتم نیروی دریایی در انتقال نیروهایش به آسیای جنوب-شرقی به خواست پیمانکاری که به نام لئونارد چاق شناخته شده بود، عمل کرده بود. لئونارد چاق فرماندهان در گیر در عملیات را به واسطه تیمی از روسپی ها اغوا کرده بود. واضح است که لئونارد چاق برای تطمیع این فرماندهان تنها به ابزار لذت جویی جسمانی بسنده نکرده بود، بلکه این فرماندهان فاسد در قبال انتقال شناورهای نیروی دریایی به بنادر مورد نظراو که پتانسیل قراردادهای تأمین سودآوری را در خود داشتند، پول دریافت کرده بودند. همه این روایت ها تأیید کننده این قاعده همیشگی است که وقتی انگیزه های پشت کنش ها و حوادث غیر قابل توضیح به نظر می رسد، مطمئن ترین ابزار برای آشکار کردن حقیقت آن است که "جریان پول را دنبال کنید." مثلاً نیمی از تلفات جنگی آمریکا در زمستان اول جنگ کره به خاطر سرمازدگی اتفاق افتاد. آنگونه که من از بازمانده آن جنگ که به نوعی در گیر آن ماجرا بود شنیدم، در آن خاکریزهای سرد خط مقدم، سربازان و تفنگداران دریایی چکمه های مناسب هوای سرد به پا نداشتند. در واقع جی آی (GI) [1] ها مجبور بودند مثل ارتش های مندرس پوش چریکی، برای دزدیدن چکمه های گرم آستردار، به خاکریزهای دشمن شبیخون بزنند. چکمه هایی که توسط فرماندهی عالی کمونیست برای نیروهای کره تأمین میشد. دوست من در توصیف ماموریت های اعزامی هولناک اش اینگونه به یاد می آورد که "هیچوقت نتوانستم بفهمم که چرا من، سرباز ثروتمندترین کشور روی زمین، مجبور بودم که چکمه های سربازان فقیرترین کشور جهان را بدم." «ثروتمندترین کشور روی زمین» البته که قادر بود پوش مناسب در تعداد نامحدود برای سربازانش تهیه کند، آن هم در حالیکه در مخارج کلی ارتش بعد از دهه پنجاه و با شیوع جنگ ها کاهشی اتفاق نیافتاده بود. در نظر یک مشاهده گر معمولی رابطه مستقیم بین جنگ و مخارج آن خیلی بدیهی به نظر می آید. اگر چه جنگ به خدمت

توجیه افزایش بودجه نظامی در آمد اما بخش بزرگ این پول‌ها و مخارج به مقصدی بسیار دور از شبه جزیره کره روانه شد. غالب این بودجه مصروف ساخت تعداد زیادی بمب افکن استراتژیک هسته‌ای B-47 و همینطور جنگنده‌های طراحی شده برای رهگیری بمب افکن‌های هسته‌ای دشمن شد. در حالیکه از بین این دشمنان، روسیه تعداد بسیار اندکی از این بمب افکن‌ها در اختیار داشت و چین و کره شمالی اساساً هیچ بمب افکن هسته‌ای نداشتند. دلیل این نابرابری در اختصاص منابع باید آشکار باشد: اینکه صنعت هوافضا- در واقع همان سازندگان هواپیماها که به زیبایی نام خود را تغییر داده بودند- قدرتمندتر بود و تقاضای بیشتری برایش نسبت به تولیدکنندگان چکمه وجود داشت، بنابراین پول هم به سمت این صنعت روان شد. این الگو نیم قرن بعد در عراق تکرار شد، زمانی که خانواده‌های آمریکایی برای خرید جلیقه‌های زرهی، جوراب‌ها، چکمه‌ها و عینک‌های دید در شب برای پسران و دختران‌شان زیر بار قرض رفتند. این در حالی بود که ۵۰ بیلیون دلار برای ساخت دستگاههای محرمانه‌ای اختصاص یافته بود که قرار بود بمب‌های دست‌ساز بیست و پنج دلاری شورشیان را شناسایی کند. یکی از این دستگاهها کمپس کال بود- یک هواپیمای لاکهید EC-130H صد میلیون دلاری مجهز به یک رادار نفوذ به زمین که گمان می‌رفت بتواند بمب‌های جاساز شده زیر زمین را شناسایی کند- اما متأسفانه یک واحد اطلاعات ارتش در بغداد، در سال ۲۰۰۷، پس از آنالیز اطلاعات صدها پرواز، به این نتیجه رسید که این سیستم هیچ‌گونه "اثر شناساگری" ندارد.

با فاصله‌گیری فزاینده‌ای که بین جمعیت بزرگی از مردم و خدمت سربازی دارد اتفاق می‌افتد، این سوءاستفاده‌ها و غارتها از خزانه عمومی راحت‌تر صورت می‌پذیرد. برای دهه‌ها غالب مردم آمریکا به واسطه پیش‌نویس قانون یا خود در ارتش خدمت کرده بودند و یا با کسی که در ارتش خدمت کرده بود آشنایی نزدیک داشتند و به این واسطه از واقعیت بی‌کفایتی بوروکراتیک و سبیل‌کاری‌های این سیستم آگاهی داشتند. اما این روزها غالب مردم نسبت به دنیای نظامی بی‌تفاوتند و شناخت‌شان متکی بر مطبوعاتی است که یا مسائل را گره‌گشایی نمی‌کنند و یا برای حفظ و ادامه دسترسی به منابع خبری مغرض‌شان، در گزارش‌هایشان مجبور به محافظه‌کاری و عقب‌نشینی‌اند. این فقدان آگاهی با بی‌میلی موجود که نمی‌خواهد ادعاهای نظامی در حوزه تکنولوژی را به چالش بکشد، تشدید می‌شود. این ادعاهای نظامی به شدت توسط آپاراتوس روابط عمومی مجهزی پخش و ترویج می‌شود. فاجعه ژوئن ۲۰۱۴ که طی آن یک بمب افکن B-1 به خاطر کاستی‌های تکنولوژیکی محلی، شش سرباز دوست از جمله پنج آمریکایی و یک افغانستانی را کشت، مثالی آگاهی‌بخش از این وضعیت است. جایی که نیروی هوایی سریعاً با دعوت از گزارشگر نیویورک تایمز برای یک سفر تفریحانه با بمب افکن B-1 به این تراژدی واکنش نشان داد. همانطور که انتظارش میرفت نیویورک تایمز یک ریویوی مثبت از این ماشین مرگبار (مرگبار خصوصاً برای نیروهای دوست و شهروندان) ترتیب داد.

حتی زمانی که کاستی‌های یک برنامه تسلیحاتی برجسته‌تر از آن است که بتوان نادیده‌اش گرفت، انتقاد رسانه‌ها به ندرت جسارت می‌کند پا را از حدی فراتر بگذارند. برای مثال ضایعات گسترده در برنامه‌های تسلیحاتی را محکوم می‌کند بدون آنکه راجع به اینکه چرا و چگونه این هزینه‌های گسترده عادی شده‌اند کنکاشی کند. رسانه‌ها هرگز به هزینه‌های تصاعدی و انفجاری ناشی از تکنولوژی‌های پیچیده همواره در حال گسترش نمی‌پردازند، مسأله‌ای که پیشتر و در دهه ۸۰ میلادی توسط فرانکلین چاک اسپینی تحلیل‌گر پنتاگون با جزئیات تحلیل و ارائه شد. برای مثال زنگ خطری که تسلط روسیه بر اوکراین در سال ۲۰۱۴ به صدا در آورد هر چند برای پنتاگون بودجه بزرگی به ارمغان آورد ولی در مقام مقایسه ارتش آمریکا نیروهای جنگنده کم‌تعدادی را برای مقابله با انبوهی از نیروهای روسی آماده حمله، گسیل کرد (در ابتدای کار تنها هفتصد سرباز به لهستان فرستاد). روی هم رفته علی‌رغم رشد بی‌دریغ هزینه‌ها و خرج کردها، ارتش آمریکا دهه‌هاست که به کاهش ساخت کشتی‌ها، هواپیماها و یگان‌های رزمی زمینی ادامه می‌دهد. به‌طور جالبی اینطور به نظر می‌رسد که پول بیشتر دفاع کمتری را تولید می‌کند.

لیبرال‌ها که به نظر می‌آید علاقه‌ای به این واقعیت‌های خشک و بی‌روح ندارند افسوس پول مصرف شده برای سلاح‌های نظامی را می‌خورند و سوگوار مانیفست نظامی‌گری آمریکا و اشتیاقش برای جنگ‌اند. در عین حال اما از مواجهه با نیروی محرکه پنهان این مناسبات، یعنی اشتیاق همیشگی سرویس نظامی برای بدست آوردن پول بیشتر خودداری می‌کنند. پولی که بخش نظامی آنرا با کارخانه‌هایی که تغذیه‌شان می‌کند و همچنین با افسرانی که به موعد بازنشستگی با درآمد بالا در این کارخانه‌ها استخدام و به این ترتیب از وضع موجود منتفع می‌شوند، شریک می‌شود. به بیان دیگر این خود جنگ نیست که بخش نظامی به آن علاقه‌مند است، بلکه جنگ برای آن به مثابه ابزاری برای افزایش بودجه است. زمانیکه پرزیدنت ترامپ تشویق شد تا نیروی نظامی را در مقیاس محدودی در افغانستان در سال 2018 افزایش دهد گروهی از ژنرال‌های ارشد تفنگداران دریایی برای همراهی با این طرح روی زمین اعلام آمادگی کردند. بنابر گفته شخصی که در جلسه مربوطه حاضر بود، استدلال این بود که "این افزایش هیچ تغییری در جنگ ایجاد نمی‌کند، اما در زمان تخصیص بودجه به نفع ما خواهد بود." کلنل جان بُوید، خلبان سابق جنگنده نیروی هوایی که در تفسیر و تبیین تئوری ستیز انسانی شهره‌مندانه عمل کرد، زمانی به این نکته اشاره کرد که هیچ ناهم‌خوانی‌ای بین مأموریت اعلام‌شده از جانب ارتش و این بی‌تفاوتی آشکارش نسبت به مهارت عملیاتی وجود ندارد. او می‌گوید که "مردم فکر می‌کنند که پنتاگون هیچ استراتژی‌ای ندارد. درحالی‌که آنها در اشتباه‌اند. پنتاگون یک استراتژی دارد و آن این است که «جریان پول را قطع نکن، به آن اضافه کن.»

اگر این حقیقت برجسته راجع به استراتژی نظامی ما فهمیده شود، یافتن توضیحی برای کنش‌های ایالات متحده آسان‌تر خواهد بود، خصوصاً در برانگیختن جنگ سرد با روسیه و همچنین تملق‌گویی از رژیم نامطبوع سعودی -

مشتري دائما مشتاق اسلحه‌های آمريکا - که حتی در حمله يازده سپتامبر همدستی داشته و در يمن نیز به جنایت جنگی مشغول است.

ديناميسم های حقیقی ای که کنش‌های وصف شده در بالا را به پیش می‌راند برای افراد داخل ساختار کاملاً قابل فهم است، حتی اگر افراد بیرونی در فهم آن دچار سوء تفاهم باشند. شهروندان شاید درک نکنند که در دعوای درونی خدمات نظامی بر سر بودجه چه چیزی واقعا محل بحث و اهمیت است، اما افسران عضو پنتاگون قطعاً بر آن واقفند. همانطور که سربازان خط مقدم و تفنگداران دریایی کاملاً آگاهند که محکوم به استفاده از بمب‌افکن‌های نادقیق B-1 هستند چرا که نیروی هوایی مصمم است تا از مأموریت پرسود این بمب‌افکن به قیمت کنار گذاشتن بمب‌افکن‌های موثر A-10 حفاظت کند.

درعین حال که مردم در فهم ديناميسم های سیاسی واقعی تأثیرگذار بر گروهی که خود متعلق به آنند مشکلی ندارند اما به نظر می‌آید که در فهم ديناميسم‌های مشابه که بر گروه‌های دیگر اثر می‌گذارد با مشکل مواجهند. برای مثال تفنگ‌داران دریایی در ولایت هلمند افغانستان برای مدتی طولانی به حمایت از رهبر قدرتمند قومی، یعنی شیر محمد آخوندزاده پرداختند که گمان میرفت فعالانه در شناسایی نیروهای طالبان به آنها کمک می‌کند. در حالیکه که دشمنانی که او شناسایی و نشان می‌کرد غالباً از اعضای طالبان نبودند بلکه حامیان رقیب تجاری اصلی او در قاچاق مواد مخدر بودند. این رقیب تجاری خود رهبر قومی دیگری بود که در همان حال داشت از اتحاد پرسود مشابهی با نیروهای بریتانیایی که مقرر فرماندهی مشترکی با لشکر تفنگداران دریایی (آمریکا) دارند، استفاده می‌کرد. رویهم‌رفته این بی‌دقتی رقت‌انگیز تمام این ماجرای تلخ تحت هدایت آمریکا در افغانستان را در بر گرفته بود، حماسه‌ای از اشتباهاتی فاجعه‌بار که تنها زمانی قابل درک می‌شوند که اینطور فرض بگیریم که هدف تمام این تلاش آن بود که "در زمان تخصیص بودجه به کارمان می‌آید"، و البته همانگونه که صورت حساب فراتر از تریلیون دلاری جنگ گویاست، یقیناً به کار آمد.

دانستن اینکه غالباً این انگیزه‌ها و منافع شخصی است که کنش‌های دولت‌ها را شکل می‌دهد باعث می‌شود عواقبی که این اعمال برای قربانیان به دنبال دارند بیش از پیش نفرت‌انگیز به نظر آید CIA. از مدت‌ها پیش دریافت که راه دسترسی به تخصیص بودجه بیشتر در جنگ‌های پنهان است. مسأله‌ای که در نهایت CIA را به سوی همکاری با القاعده و در نقش‌های متفاوت سوق داد. دخالت CIA در جنگ داخلی سوریه و همکاری عملی (هرچند بدون تأیید رسمی) این سازمان با انشعابات القاعده، هزینه‌برترین فعالیت‌های تاریخ این سازمان قلمداد می‌شود. تحریم‌های اعمال شده بر عراق در طول دهه نود که قرار بود صدام حسین را وادار به دست کشیدن از زرادخانه سلاح‌های کشتار جمعی (که ادعای وجود آن می‌رفت) کند، موجب مرگ صدها هزار کودک شد. اما آنگونه که بازرسان ارشد سازمان ملل متحد در زمینه سلاح‌ها، یعنی رولف اکئوس، بعدها نزد من تأیید کرد، دولت کلینتون

حداقل از بهار ۱۹۹۷ به خوبی می دانست که صدام حسین هیچ سلاح کشتار جمعی ای ندارد. اکتوس شخصا و محرمانه دولت کلینتون را در جریان قرار داده بود و گزارش قاطعانه ای نیز با این مضمون و با جزئیات دقیق برای سازمان ملل متحد تهیه کرده بود. بنابراین هیچ پایه قانونی ای برای ادامه تحریم ها وجود نداشت. با این وجود کلینتون از این بابت نگران بود که برداشتن تحریم ها هزینه سیاسی برایش به همراه داشته باشد، چرا که قطعاً جمهوری خواهان در بوق و کرنا می کردند که کلینتون به صدام اجازه داده تا از مهلکه در برود. از همین رو بود که مادلین آبرایت وزیر امور خارجه وقت آمریکا اعلام کرد که تحریم ها با یا بدون سلاح های کشتار جمعی ادامه خواهد یافت. نتیجه قابل پیش بینی و خواسته شده ی این اعلام هم این بود که صدام همکاری با بازرسان سازمان ملل متحد را متوقف کرد و کودکان عراقی بی شمار دیگری کشته شدند .

گاهی اوقات واقعیت عریان سودجویی شخصی به طور گستاخانه ای آشکار است، با این وجود حتی در زمان هایی که هدف واقعی یک عمل را تحت عناوینی مثل "سیاست خارجی" و "استراتژی" لاپوشانی می کنند، ناظر بیرونی نباید هرگز این سوال مهم را فراموش کند که «در راه منفعت چه کسی؟»